

شهادت در داستان

ایرج و سیاوش

نسرین شکیبی ممتاز

کارشناس ارشد دانشگاه الزهرا

□ «برای آن که درخت خوبی از خشکیدن مصون بماند، باید گاه‌به‌گاه از خون یکی از بی‌گناه‌ترین و آراسته‌ترین فرزندان آدمی آبیاری شود.»^۱

شهادت، نوعی مرگ مقدس است که نه تنها در راه دفاع از سرزمین بلکه در جهت پیشبرد مولفه‌های انسانی و فرانسائی صورت می‌گیرد؛ در واقع خون شهید درخت ارزش‌ها و معیارهای مقدس جامعه را آبیاری می‌کند، به همین دلیل است که این مقوله چه در فضای حماسه‌ی ملی ایران - **شاهنامه** - و چه در تعالیم و آموزه‌های دینی جایگاهی خاص و منحصر به فرد دارد. با کمی کنکاش در نوع مرگ‌هایی که در ایران در محیط **شاهنامه** اتفاق می‌افتد، می‌توان به این نتیجه رسید که حجم وسیعی از آن‌ها نوعی شهادت در راه پاس داشتن هویت آب و خاک و حفظ حق و حقوق اجتماعی است، اما این مفهوم در مورد دو شخصیت آرمائی **شاهنامه** یعنی ایرج و سیاوش در قالب جدیدی ریخته می‌شود که تمامی ارزش‌های فوق بشری را شامل می‌گردد. ایرج، فرزند فریدون و سیاوش، فرزند کاووس همواره به‌عنوان شخصیت‌هایی روحانی و معنوی تلقی گردیده و طیف عظیمی از ارزش‌های انسانی را در خود پرورده‌اند.

خوبی و نیکی در این دو شاهزاده، عناصر بیگانه‌ی هستند که مورد قبول جامعه پادشاه محور فریدون و کاووس که عرصه‌ی نزاع بر سیر قدرت بیش‌تر است، نمی‌باشد. اینان انسان‌های آگاهی هستند که به حقیقت حیات وقوف داشته و برای به انجام رساندن خویش‌کاری خویش که پالایش جهان از بدی و پلیدی است، به جهان آمده‌اند. ایرج از بدو تولد یک تفاوت اساسی با دو برادر بداندیش و پلید رفتار خود - سلم و تور - دارد و آن، این که با آن‌ها از یک مادر زاده نشده است:

از این سه دو پاکیزه از شهرناز
یکی کهتر از خوب چهارنواز^۲
این کهتر که با تمام واقعیت‌های جهان به وحدت می‌رسد، یوسف‌وار
مورد حسد برادران غیور واقع می‌گردد، زیرا پدر او را شایسته‌ی پادشاهی ایران
به‌عنوان بهترین جای جهان دانسته است:
هم ایران و هم دشت نیزه‌وران

هم آن تخت شاهی و تاج سران
بدو داد کو را سزا بود تاج

همان کرسی و مهر و آن تخت عاج^۳
او قربانی ارزش‌هایی می‌شود که پدر بر وجود آن‌ها واقف است، به همین دلیل در برابر ادعای دور از عدالت برادران واکنشی نشان نداده و ناجوانمردانه کشته می‌شود:

یکی خنجر آگون برکشید
سرایای او چادر خون کشید
بدان تیر زهر آگون خنجرش
همی کرد چاک آن کیانی برش^۴
سیاوش نیز مانند ایرج از انسان‌های کامل **شاهنامه** است و حضوری پرنگ‌تر و طولانی‌تر از او در روایت فردوسی دارد. پس از شهادت ایرج و به‌سر آمدن دوران پادشاهی فریدون، سرزمین ایران دستخوش تحولاتی در

دوره‌ی پادشاهانی چون منوچهر، نوذر، کیقباد و کیکاووس می‌شود. در دوران سلطنت کاووس، یک‌بار دیگر قصه‌ی مرگ ایرج و مظلومیت او تکرار می‌شود و این‌بار سیاوش است که در برابر جبهی وارگی نامادری خود - سودابه - به سرزمین دشمن پناه برده و در آن‌جا به اهریمن‌وارگی گرسبوز و افراسیاب مبتلا می‌شود. او نیز هم‌چون ایرج در عرصه‌ی از تفاوت‌ها و با حقیقتی دیگرگون از مادری ناشناخته و گمنام به دنیا می‌آید:

بسی بر نیامد بر این روزگار
که رنگ اندر آمد به خرم بهار
جدا گشت زو کودکی چون پری
به چهره به‌سان بت آذری^۵
به سلامت گذشتن از میان دو کوه آتش، بخشیدن سودابه به‌رغم گناهکاری، حفظ پسیان با اهریمنی چون افراسیاب، شهادت در سرزمین بیگانگان، به‌هم خوردن جریان طبیعت پس از مرگ و تجلی گیاه از خون پاکش، از جمله مولفه‌های بی‌مانندی هستند که بر الهی و ملکوتی بودن سیاوش دلالت دارند.

سیاوش در اثر حمله‌ورزی سودابه، سبکسری کاووس، خیانت گرسبوز و بی‌کفایتی افراسیاب به شهادت می‌رسد و با آن که اصراری قاطع بر نریختن خون او بر زمین وجود دارد، اما این اتفاق در مسیر حماسه به وقوع می‌پیوندد و گیاهی از خون او می‌روید که در واقع نمادی از بازگشت او در قالب فرزندش کیخسروست؛^۶ فرزندی که اصلیت بدی را از بین برده و جهان را به عدل و داد خود می‌آراید و در پایان خضروار در حرکت به سوی کمال ناپدید می‌شود. چنان‌که تا به حال به ذکر آن پرداختیم، زندگی ایرج و سیاوش پر از لحظه‌های تراژیک است که فاجعه‌ی مرگ آن‌ها را به‌وجود می‌آورد، اما این مرگ از نوعی دیگر است و حقیقتی دیگرگون دارد.

مرگ آن‌ها به شهادت نیز ارزشی جاودانه و ماورایی می‌بخشد؛ زیرا زندگی با همه‌ی توسع و شگفتی‌هایش برای به فعلیت درآوردن ارزش‌های وجودی آن‌ها اندک و حقیر است. فردوسی بر خویشکاری مقدس این دو پهلوان در محیط رازآلود حماسه آگاهی دارد و به واقعیت وجودی‌شان در عرصه‌ی فراتر از این جهان مادی می‌نگرد، اما در شهادت آن‌ها آن قدر متاثر می‌شود که همه‌ی جهان و جهانیان را در مرگشان محکوم و مقصر می‌داند.

او در شهادت ایرج، آندوه و تاثر خود را این‌گونه بیان می‌دارد:
جهانا سپروردی‌اش در کنار
وز آن پس ندادی به جان زینهار^۷
و در از دست دادن سیاوش آن قدر اندوهگین و ناامید می‌شود که می‌گوید:
جهانا چه خواهی ز پروردگان
چه پروردگان داغ دل بر بردگان^۸
بدیهی است که غم فردوسی در شهادت ایرج و سیاوش دارای یک ماهیت است و این مساله نشان‌دهنده‌ی تعالی انسان کامل در ذهن اوست. یاد ایرج و سیاوش ارج‌نهدان به بزرگی‌ها و اغتنام خوبی‌هاست، لذا اگر **شاهنامه** تنها به ذکر ماجرای این دو انسان اهورایی می‌پرداخت، باز هم **شاهنامه** بود. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- محمدعلی اسلامی ندوشن، **زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه**، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۸۴، ص ۱۷۳. ۲- **شاهنامه**، ج ۱، ص ۶۷-۳، همان، ص ۷۳-۴، همان، ص ۸۲. ۳- **شاهنامه**، ج ۳، ص ۶۵-۶، این مفهوم با وجه اساطیری سیاوش که به‌عنوان «ایزد شهید شونده‌ی بنائی» مطرح است، ارتباط دارد. برای اطلاع بیشتر، ر. ک. **پژوهشی در اساطیر ایران**، مهرداد بهار، صص ۴۴۱-۴۵۲ و ۴۲۳-۴۳۰ و از **اسطوره تا تاریخ**، مهرداد بهار، صص ۱۶۹-۱۷۱ و ۳۸۵-۳۸۹. ۴- **شاهنامه**، ج ۱، ص ۸۲. ۵- همان، ج ۳، ص ۴۶۷.

منابع

۱- فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه**، چاپ مسکو، ج ۱ و ۳، قفقوس، تهران، ۱۳۷۸. ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی، **زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه**، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸. ۳- بهار، مهرداد، **پژوهشی در اساطیر ایران**، آگه، تهران، ۱۳۷۸. ۴- **اسطوره تا تاریخ**، نشر چشمه، تهران، ۱۳۷۷.